

# استقلال دانشگاه

سخنرانی مارتین هایدگر به مناسبت انتخاب وی به ریاست دانشگاه فرایبورگ  
در سال ۱۹۳۳

ترجمه مهدی صادقی



این مقاله شامل سه بخش زیر خواهد بود:

- ۱- مقدمه: نوشته هرمان هایدگر
- ۲- متن سخنرانی: مارتین هایدگر
- ۳- تفسیر سخنرانی: توسط هایدگر (ترجمه این بخش از مقاله در شماره‌های آینده نامه فلسفه آورده می‌شود)

مقدمه (به مناسبت پنجاهمین سال سخنرانی هایدگر)

۵۰ سال بعد از سخنرانی هایدگر تحت عنوان استقلال دانشگاه در آلمان، ضروری است متن سخنرانی وی - که درباره آن مطالب زیادی گفته شده و حتی عده‌ای بدون آنکه آن را بخوانند درباره آن مطالبی نوشته‌اند - به نظر عموم برسد. در این متن برای تصحیح از دست‌نوشته هایدگر استفاده شده است. متن بدون تغییر همان متن ۱۹۳۳ است.

به دستور حزب نازی آلمان (NSDAP) چاپ دوم متن سخنرانی بعد از اعتراض واستعفای هایدگر - در فوریه ۱۹۳۳ به دلیل برکنار نکردن رئیس دانشکده که غیرنازی بود - ممنوع‌التشهار گردید.

درباره متن سخنرانی مطالب نادرست زیادی منتشر شده است. حتی استادان بعد از ۱۹۴۵ تا این اواخر در نوشتارهایشان به نظر خود جملاتی از سخنرانی هایدگر ذکر کرده‌اند

که در سخنرانی وجود ندارد. کلماتی نظیر ناسیونال سوسیالیسم و ناسیونال سوسیالیستی در متن وجود ندارد و حتی از کلماتی نظیر رهبر، صدراعظم رایش و هیتلر در متن سخنرانی ذکری به میان نیامده است. عنوان سخنرانی در آن موقع جالب توجه بود. بدون شک هایدگر در آغاز نظیر بسیاری از مبارزین آن دوره متأثر از جنبش ملی بود. وی منکر شرکت خود در جنبش نبود ولی وی فقط یک همراه بدون انتقاد و یا عضو فعال نبوده است. از آغاز وی با رهبر حزب فاصله زیادی گرفت، این مسأله در ممانعت وی از برافراشتن پلاکارد به مناسبت جشن کتاب سوزان در دانشگاه کاملاً روشن است. وی رؤسای دانشکده‌ها را از استادان غیرنازی انتخاب کرد و در زمان ریاست دانشگاه مانع از اخراج استادان یهودی از جمله فون هوسی و تان هاورز گردید.

بعد از سقوط نظام نازی در ۱۹۴۵، هایدگر مقاله‌ای به نام «ریاست دانشگاه در سال ۳۴-۱۹۳۳، واقعیات و اندیشه‌ها» نوشت و خواستار چاپ این مقاله در همان زمان گردید. در سال ۱۹۸۲ ترجمه سخنرانی دانشگاه به دو زبان چاپ شد. چاپ این مقاله از لحاظ محتوا شبیه مصاحبه هایدگر با اشپیگل در سپتامبر ۱۹۶۶ است.

از بانو یوتا و خانم دکتر لویسه میخانلیس و خانم کلوتیلده راب به خاطر کمک در تصحیح متن تشکر می‌کنم.

آنتال هرمان هایدگر. ژانویه ۱۹۸۳، گاه‌علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

پرتال جامع علوم انسانی

استقلال دانشگاه در آلمان

قبول ریاست دانشگاه مسئولیتی است به منظور هدایت روحانی این مدرسه عالی و تبعیت استاد و دانشجو نیز ناشی از ریشه مشترک حقیقی آنها در ماهیت دانشگاه آلمان است. این ماهیت وقتی ظهور می‌کند و به قدرت می‌رسد که ابتدا رهبران، خود، وظیفه روحی سرنوشت آلمان در وجه مشخصه تاریخ آن را سرمشق خود قرار دهند.

آیا از این وظیفه و مسئولیت خبری داریم؟ در هر صورت پرسش به جای خود باقی است. آیا ما، رهبری دانشگاه و بخش دانشجویی ریشه حقیقی در ماهیت دانشگاه داریم؟ آیا این ماهیت وجه مشخصه‌ای برای وضع وجودی ماست؟ البته این وقتی انجام خواهد شد که ما اساساً بخواهیم. چه کسی می‌خواهد در این باره شک کند؟ بدیهی است مشخصه ماهیتی

دانشگاه باید در خودگردانی آن محفوظ باشد. آیا ما در زمینه این ادعا از خود پرسش کرده‌ایم؟

خودگردانی به معنی شناخت حقیقی وظایف و راه و پیمودن آن توسط خودمان است تا این که در این راه آن باشیم که باید باشیم. آیا می‌دانیم که خود که هستیم و این هیأت علمی و دانشجویی مدرسه‌های مردم آلمان کیست؟ آیا بدون اندیشه دائمی و شدید به خود می‌توانیم اصولاً بدانیم شناخت دانشگاه امروز و گذشته حاکی از ماهیت آن نیست مگر اینکه ما وضوح و شدت این ماهیت را در آینده محدود کنیم، بخواهیم تا وضع آینده را خود تعیین کنیم و اینکه خود در این خواست سهیم باشیم. خودگردانی فقط وقتی ممکن است که ما به خود بیندیشیم و این تنها زمانی ممکن است که دانشگاه آلمان مستقل باشد. آیا می‌توانیم به این جریان واقعیت بدهیم؟ چگونه می‌توانیم؟

خودگردانی دانشگاه آلمان عبارت از خواست مشترک و اساسی ما در جهت ماهیت آن است. دانشگاه آلمان مدرسه عالی‌ای است که از علم و با علم هدایت و حمایت سرنوشت مردم آلمان را در تربیت به عهده می‌گیرد. اراده به سوی ماهیت دانشگاه آلمان، اراده به سوی علم به مثابه اراده به سوی مأموریت روحانی تاریخی مردم آلمان و به مثابه خودآگاهی مردم کشور است. علم و سرنوشت مردم آلمان باید بویژه در اراده ماهوی به قدرت برسد. و این تنها وقتی خواهد شد که ما استادان و دانشجویان از ضرورت درونی علم متأثر شویم و بربحران سرنوشت آلمان به وضوح تأکید کنیم.

البته دستیابی به ماهیت علم، هنگامی که از علم جدید صحبت می‌کنیم و استقلال و عدم پیش فرضهای آن را نفی می‌کنیم، غیرممکن است. عمل نفی بدون تعمق، فقط به صورت «ظاهری» حاکی از تلاش حقیقی در جهت ماهیت علم است.

دستیابی به ماهیت علم مستلزم این است که بپرسیم آیا علم برای ما وجود دارد یا می‌خواهیم هر چه زودتر به پایان علم دست یابیم؟ ضرورت وجود علم برای ما هرگز بدون شرط نیست. اگر قرار است علم برای ما و از طریق ما باشد پس شرایط علم حقیقی چیست؟ تنها وقتی این مسأله ممکن است که تحت سیطره آغاز حضور روانی / تاریخی قرار بگیریم. این آغاز، شروع تاریخ فلسفه یونان است. در این شرایط است که انسان مغرب زمین توسط زبان در مقابل کل موجود قرار گرفته و آن را به مثابه موجود از آن جهت که هست مورد

پرسش قرار می‌دهد. همه علم فلسفه خواهد بود و چه بخواهد یا نخواهد. هر علمی مبتدی به وضع فلسفه در آغاز است. علم قدرت خود را از فلسفه به دست می‌آورد مشروط به اینکه از این آغاز شروع کرده باشد.

ما در صدد بدست آوردن دو خصوصیت بارز ماهیت یونانی علم از وضع وجودی خودمان هستیم. در یونان شایع بود که پرومته اولین فیلسوف بوده است. پرومته رازی را به آشیلوس می‌گوید که آن ماهیت علم است:

«دانش ضعیف‌تر از ضرورت است» [Prom. 514 ed. wil.]

این جمله حاکی از این است که هر علمی در زمینه هر چیزی دستخوش سرنوشت است و در مقابل آن محکوم به شکست خواهد بود.

پس علم باید مخالفت خود را که به مثابه تمامی قدرت اختفای موجود است عیان کند تا در مقابل سرنوشت واقعاً محکوم باشد. جمله پرومته کلام یونانی است که در آن انسان به آسانی سرمشق مهمی را که به طاق نسیان سپرده شده می‌تواند یافت و در نزد ما این پرسش به موضوعی نظری تعبیر می‌شود. ولی تئوری «نظریه» در نزد یونانیان چیست؟ گفته می‌شود «تئوریا» التفاتی است که متوجه شیئی در کلیت و خواست آن است. این موضوع یعنی ظهور نظریه برای خود تنها مورد توجه یونانیان بوده است. البته این استناد به یونانیان درست نیست. زیرا ظهور «نظریه» برای خود نیست بلکه فقط در علاقه به موجود به مثابه موجود و در محدوده آن است. از طرف دیگر یونانیان به دلیل تلقی این پرسش به مثابه «درکار بودن» انسان مبارزه می‌کردند و در پی واقعیت دادن به آن بودند. آنها در پی مقایسه تئوری و عمل نبودند بلکه برعکس تئوری را به مثابه عالیترین مرحله اجرای عمل می‌دانستند. علم در نزد یونانیان کالای فرهنگی نیست بلکه مرکز وضع دوستی مردم تلقی می‌شود. علم در نظر آنها تنها آگاه کردن ناخودآگاه نیست بلکه عبارت از وضع وجودی توأم با تیزبینی و قدرت فراگیر است.

علم عبارت است از حالت پرسش‌کننده از موجودی که مدام خود را بنیاد می‌کند. این تلاش، به ضعف خود در مقابل سرنوشت آگاه است.

این آغاز ماهیت علم است. آیا این آغاز در بیست و پنج سده پیش قرار ندارد؟ آیا پیشرفت، عمل علم را تغییر نداده است. البته تفسیر الهی / مسیحی جهان و بعد اندیشه

ریاضی دوره جدید، علم را از سرچشمه دور کرده‌اند. اما آغاز خود به هیچ نحو تغییری نیافته و اصلاً منتفی نگشته است؛ به این دلیل و با فرض اینکه علم یونانی عظمت دارد پس آغاز این عظمت موضوعی بس بزرگتر است. ماهیت علم به رغم وجود سازمانهای امروزی مصرف‌پذیر و به کارگیری نیست. گرچه عظمت آغازین آن دیگر وجود نداشته باشد. آغاز همچنان موجود است. این آغاز پشت سر ما چونان واقعیت کهنه‌ای نیست بلکه در پیش روی ما قرار دارد. آغاز علم به مثابه عظمت قبل از آینده است و از ما گذر کرده است و در آینده ما قرار دارد. این آغاز به مثابه امکانی دربارهٔ ماست تا عظمت آن را دریابیم.

وقتی ما تصمیم به عملی کردن این امکان داریم تا عظمت گذشته را دریابیم، در آن موقع علم ضرورت درونی وضع وجودی ما خواهد شد، در غیر این صورت علم حادثه‌ای خواهد بود که ما وارد آن می‌شویم یا اینکه غنودن در کار و بار بی‌خطری خواهد بود که فقط مشوق پیشرفت شناسایی‌ها می‌شود.

اگر خود را در معرض امکان آغاز علم قرار دهیم، علم صیوریت بنیادی وضع روانی / مردمی ما خواهد شد.

وقتی وضع ما خود در آستانهٔ تغییری قرار دارد، اگر درست باشد که فریدریش نیچه آخرین فیلسوف آلمانی در جستجوی خدا می‌گفت «خدا مرده است»، و اگر جدیتی در کار باشد وضع علم در این ره‌اشدگی انسان امروز در معنی موجودات چگونه خواهد بود؟

پس تلاش یونانی‌ها در مقابل موجود، بیهوده و بی‌ثمر و سردرگم، به عبارتی تردیدپذیر است. پس پرسش دیگر مقدمه‌ای قابل‌گذر برای علم نمی‌باشد بلکه پرسش خود بزرگترین وضع علم خواهد بود. پرسش به صورت نیروی اصلی یافت ماهیت هر چیزی خواهد شد. پرسش به صورت نظری ساده به آن چیزی که غیرقابل عبور است، رانده خواهد شد.

این پرسش علم را به رشته‌هایی جدا تقسیم می‌کند که آن را خارج از برکت و لطف قدرتهای عوالم وضع انسانی / تاریخی قرار می‌دهد. این رشته‌ها عبارتند از طبیعت، تاریخ، زبان، مردم، اخلاق، دولت، شعر، تفکر، اعتقاد، تخیل، حقوق، اقتصاد و تکنیک (فن).

اگر بخواهیم علم را در معنی پرسنده مقاومت آشکار در میان جهل کل موجود در نظر بگیریم، این ماهیت خواست مردم ما در یک خطر درونی و برونی و نه عقل جهانی است

بلکه روح عبارت از قاطعیت آگاهانه توأم با دانش در جهت پرسش از ماهیت وجود است. عالم روحی یک ملت، روینای یک فرهنگ نیست که پرورشگاه شناسایی‌ها و ارزش‌ها باشد بلکه قدرت عمق حفظ نیروهای میهنی و خونی به مثابه قدرت برونی خیزش و ترک بنیادین وضع وجودی آن است. عالم روحی تنها ضامن اعتبار ملت است زیرا این سبب می‌گردد تا فصل دائمی اراده به سوی عظمت و تحقق معیاری برای انسانی بشود که ملت ما در تاریخ آینده خود آورنده آن است.

در صورتی که خواستار ماهیت این گونه علم هستیم، باید آموزش دانشگاه، آماده قبول خطر دائمی نادرستی علم باشد. در این صورت، یعنی وقتی آموزش دانشگاه درکنار این خطر رشد کند - یعنی در نزدیکی تنگاتنگ همه موجیت اشیاء، پرسش مشترک و ندای یگانه مشترک داشتن - سپس آماده رهبری خواهد شد. چون واقعیت تعیین‌کننده در رهبری، پیشروی صرف و قدرت پیشروی به تنهایی - که ناشی از خودکامگی و میل به حکومت است نمی‌باشد بلکه نیروی اندیشیدن عمیق و تعهد بس وسیع است. این قدرت متوجه کارهای اساسی است و در پی بهترین است و پیروی کسانی را برمی‌انگیزد که دارای احساس جدیدند. البته ما ابتدا نیازی به برانگیختن پیروی نداریم. دنیای دانشجویی آلمان در حال پیشروی است. وهنگامی که جنبش دانشجویی در جستجوی رهبری باشد که بتواند از این طریق نظر خود را پایه‌ریزی کند، حقیقت توأم با علم عیان می‌گردد و در وضوح کلام و عمل مؤثر با معنی قرار می‌گیرد.

از قاطعیت دانشجویی آلمان که درکنار بحران سرنوشت آلمان ایستاده اراده به سوی دانشگاه سرچشمه می‌گیرد. این اراده حقیقی است تا آنجا که از این راه دانشجویی آلمان با حقوق جدید دانشجویی و تبعیت از آن ماهیت خود را تجدید می‌کند. بالاترین آزادی، تعیین قانون برای خویش است. شعار تکرار شده آزادی آکادمیک از دانشگاه آلمان به بیرون پرتاب خواهد شد، چراکه این آزادی خالص نیست، زیرا فقط نفی‌کننده است. این شعار حاکی از بی‌دردی و تبعیت از امیال و عدم احساس مسئولیت در عمل است. مفهوم آزادی دانشجویان آلمانی اکنون به حقیقت خود بازمی‌گردد. از این آزادی، تعلق و خدمت دانشجویی آلمان برخو خواهد خواست.

اولین تعلق عبارت از بودن در جمع مردم است. مسئولیت همراهی، مشارکت در

عمل و شرکت در اهداف و عمل و مشکلات مردم است. استحکام و تعلق آن به وضع وجودی دانشجویی فقط در کار توأم با مسئولیت است.

تعلق دوم عبارت از بستگی به احترام خدشه‌ناپذیر و سرنوشت ملت در میان دیگر ملل است و نیازمند علم و عمل توأم با تربیت و آمادگی جهت پیشروی تا قدم آخر است. این تعلق، کل جنبش دانشجویی را به مثابه دفاع در برمی‌گیرد.

موضوع تعلق سوم وظیفه روحانی مردم آلمان است. مردم آلمان در سرنوشت خود - آن طور که در آن خود را برتر از قدرت قدرتهای سازنده جهانی وجود انسان قرار می‌دهد - ظهور می‌کند و مبارزه‌ای دائمی برای عالم روحانی خود در پیش می‌گیرد. بدین شیوه - این ملت می‌خواهد ملتی روحانی باشد.

این امر مستلزم نهایت وضوح در رهبری و حمایت وسیعترین علوم است. جوان دانشجو که در آغاز بلوغ است و خواست خود را در سرنوشت آینده ملت داخل می‌کند، از اساس خود را در خدمت این دانش قرار می‌دهد. برای دانشجو دیگر خدمت علمی، روش تربیت برای شغل‌یابی سریع نیست. چون سیاستمدار، معلم، پزشک و حقوقدان، عالم مذهبی و بناً همه هدایت‌کننده وجود دولت مردمی‌اند و نگهبان ارتباط قدرتهای انسان‌اند، پس این مشاغل و تربیت آنها زیر نظر خدمت علمی قرار دارند. علم در خدمت مشاغل نیست بلکه برعکس، مشاغل در خدمت وضع وجودی ملت‌اند. اما این علم فی‌نفسه در کسب دانستن‌های بی‌دغدغه درباره ذوات و ارزشها نیست، بلکه خط جدی وضع وجودی ما در میان قدرت برتر موجودات است. پرسش از وجود به طور کلی مردم را به کار و مبارزه در کشوری که وابسته به آنهاست و مشاغل بدان تعلق دارند وامی‌دارد.

تعلقات سه‌گانه - که از طریق آن مردم در وظیفه روحانی خود نسبت به سرنوشت کشور قرار دارند - در اصالت مساوی ماهیت آلمان است. خدمات سه‌گانه ناشی از آن یعنی خدمات کاری، دفاعی و علمی در یک سطح و ضروری‌اند.

دانش دائمی که در آن علم آماده به خدمت در تعیین سرنوشت کشور و نیز در خدمت وظیفه روحانی است، و ماهیت تام علمی که واقعیت دادن آن وظیفه ماست مشروط به آن مردمی است که ما در نهایت متمایل به آغاز تاریخی روانی وضع وجودی خود باشیم. این علم وقتی که ماهیت دانشگاه آلمان به مثابه مدرسه عالی تجدید می‌شود از علم

و توسط علم، رهبری مردم آلمان را در کنف حمایت و تربیت خود قرار می‌دهد. این مفهوم اساسی علم، تنها مسئولیت «واقعی بودن» نیست بلکه اساساً متوجه ماهیت و سادگی پرسش از عالم روحانی مردم است. آری اینجاست که عینیت به طور حقیقی بنیاد می‌شود یعنی حدود و مرز و بوم خود را به دست می‌آورد.

علم در این معنی باید واضح قدرت دانشگاه آلمان بشود که دو مشخصه دارد: آموزش و فراگیری باید در شیوه خود همیشه متأثر از علم باشند. در عین حال باید این مفهوم علم به صورت مبانی اساسی برای مراوده استاد و دانشجو باشد؛ یعنی در دانشکده‌ها و رشته‌های علمی.

دانشکده وقتی دانشکده است که ریشه در علم خود داشته باشد و قوانین روحانی خود را تشکیل می‌دهد تا قدرتهای وجودی در عالم روحانی جدید مردم بنیاد شوند. رشته‌های درسی وقتی رشته‌اند که از قبل در این فضای روحانی قرار گیرند و به این وسیله محدودیتهای رشته تعیین و از مسأله شغل‌یابی گذشت شود.

در لحظه‌ای که دانشکده‌ها و رشته‌های درسی مسائل مورد علاقه را طرح می‌کنند، استاد و دانشجو از تجدید ضرورت‌های وضع وجودی مردمی - کشوری متأثر می‌باشند. ظهور مبانی علمی نیازمند این معیارها در جدیت، مسئولیت و شکیبائی است که تابع معیارهای از پیش ساخته نیست.

وقتی یونانیان سه قرن نیاز داشتند تا پرسند: «علم چیست؟»، تا آن را در جهت صحیح هدایت کنند، ما نمی‌توانیم معتقد باشیم که شکوفایی علمی دانشگاه آلمان در دوره درسی جاری یا آینده عملی خواهد بود.

البته یک مسأله از وضع علمی بیان شده می‌ماند و آن اینکه دانشگاه آلمان وقتی به وضع و قدرت مطلوب می‌رسد که سه خدمت یادشده، کار، دفاع و علم اساساً در مجموعه قدرتمند واحدی جمع شوند. این بدین معنی است که خواست اساسی آموزش باید در سادگی و وسعت علم باشد تا ماهیت علم را آشکار و تقویت کند.

خواست دانشجویی باید در نهایت وضوح و فراگیری علم باشد و هم دانش بودن با مردم و کشورش را در ماهیت علم بخواهد و تعیین آن را به عهده بگیرد. این دو خواست باید به طور متقابل برای مبارزه آماده باشند. امکانات ارادی و



فکری، همه نیروهای قلبی و تواناییهای افراد باید با مبارزه ایجاد شود، در مبارزه صعود کند و به مثابه مبارزه حفظ شود.

ما مبارزه علمی جستجوگر را برمی گیریم و با کارل فون کلاوسه ویتس اعتراف می کنیم که «من خود را از امید سست نجات به وسیله دستهای سرنوشت آزاد می کنم» انجمن مبارزه استاد و دانشجو، هنگامی می تواند دانشگاه آلمان را به محل تعیین قوانین انتقال دهد و در آن، یعنی در میان جمع و در جهت خدمت به مردم و کشورش باشد، که استاد و دانشجو ساده تر از همه و شدیدتر و براساس احتیاج و رای دیگر اعضای ملت، پایگاه وجودی خود را بنا کنند. همه رهبری باید قدرت خود را در تبعیت قرار دهد.

هر فرماندهی حامل تضادی در خود است. این قانون ماهوی در رهبری و پیروی نابودشدنی نیست.

مبارزه، تقابل را آشکار می کند و در مجموع استادان و دانشجویان ریشه وضع بنیادینی را ایجاد می کنند که از آن ادعاهای محدود روش های قاطعانه به صورت اداره اصیل خود درمی آید.

آیا خواستار ماهیت دانشگاه آلمان هستیم یا نه؟ این بسته به خود ماست که ما خود، خود را تا چه اندازه بسازیم یا اینکه چگونه در بهترین صورت، مؤسسات قدیمی را تجدید کنیم و از اول شروع به کار کنیم. کسی مزاحم ما در این راه نخواهد شد.

البته کسی از ما نخواهد پرسید که آیا می خواهیم که قدرت روحانی مغرب زمین - درست وقتی که فرهنگ سطحی، در حال اضمحلال و فروپاشی است و همه نیروها را به اغتشاش سوق می دهد و در تخیل فرو می برد - شکست بخورد یا نه؟

اینکه این امر وقوع می یابد یا نه، تنها بدان بسته است که ما به مثابه یک ملت روحانی - تاریخی خودمان بخواهیم یا نخواهیم. هرکسی در این راه شریک است درست وقتی که می خواهد خود را کنار بکشد.

ما می خواهیم ملت ما وظیفه تاریخی خود را انجام دهد.

ما خودمان می خواهیم. چون نیروی جوان و جوانترین مردم، که اکنون در حال سیطره برماست در مورد آن تصمیم گرفته است.

عظمت و خلوص این جنبش را وقتی درک می کنیم که ما در خود عمق و وسعت تعمق

را ایجاد کنیم، چیزی که جمله قدیمی یونانی حاکی از آن است.  
«هر چه عظیم است در طوفان است» (افلاطون، جمهوری، 9d, 497)



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی